

هستی شناسی ژن های اکنون

درباره نمایش «ژنتیک»
به کارگردانی مهسا غفوریان



نوشته سید حسین رسولی



نمایش «ژنتیک» به نویسندگی و کارگردانی مهسا غفوریان از مشهد در تماشخانه ابرانشهر اجرا رفت و به موضوع دانشگاه پرداخت. این نمایش ۱۰۰ دقیقه ای در بخش مسابقه صحنه سی و هشتمین جشنواره تئاتر فجر حاضر است.

غفوریان برخلاف نمایش های «متساوی الساقین» به کارگردانی عمادالدین رجب‌لو و «است» به کارگردانی پرینا شمس که به مدرسه پرداختند به دانشگاه توجه می‌کند. هر سه این کارها درباره وضعیت «اکنون» و زندگی روزمره جوانان می‌گویند و هر سه کارگردان هم تلاش می‌کنند در روایت خود پیشرو باشند. غفوریان از رئالیسم فاصله می‌گیرد و بر سبک و سیاق «تئاتر کالیت» پیش می‌رود. او به جزئیات کار ندارد ولی می‌خواهد فضای دانشگاه را به شکل مینیمال بسازد. کلاسی را شاهدیم که صندلی های آن وسط صحنه چیده شده است و دانشجویان نیز روی آن نشسته‌اند و پس از چندی هم استادی وارد می‌شود. استاد مانند لیدر استادیوم فوتبال است و هر چه که می‌پرسد دانشجویان با صدای بلند و یکدست و هماهنگ جواب می‌دهند. استاد به نوعی نماد «دیگری بزرگ» است و قدرت خود را به رخ جوانان می‌کشد. پس از چند دقیقه، سه دانشجوی دختر به کلاس می‌رسند ولی استاد آنان را راه نمی‌دهد پس یک درگیری لفظی بین این سه دانشجو و استاد شکل می‌گیرد. استاد می‌خواهد آنان از کلاس بیرون بروند ولی یکی از دانشجویان، اسم دختر دیگری را می‌آورد که اگر او دیر آمده بود، استاد حتماً وی را راه می‌داد. این موضوع باعث درگیری بیشتری می‌شود و کار به حراست می‌کشد. در حراست هم داستان های مختلف دیگری پشت سر هم شکل می‌گیرد چون هر دانشجویی که به حراست می‌رود تلاش می‌کند برای رهایی خود، دانشجوی دیگری را لو بدهد و این وضعیت تا انتها ادامه می‌یابد. نام نمایش بشدت نمادین است چون ژن واحد مولکولی وراثت از یک ارگانیسم زنده است. چند مفهوم دیگر چون قضاوت و قربانی کردن دیگران برای رهایی خود نیز شکل می‌گیرد. استاد هم نمادی از قدرت و «دیگری بزرگ» است. این نمایش از نظر فرم هم جالب است چون تقریباً با یک اثر فرمالیستی شاعرانه طرف هستیم. همه چیز به شکل فرم های تکراری در آمده است و حتی روایت داستان نیز به تکرار می‌افتد تا موضوع خود را روشن کند. چند بار، روند دیر رسیدن دانشجویان به کلاس درس را می‌بینیم و در ادامه هم چند بار روند بازجویی حراست دانشگاه را. انکار این چرخه مدام تکرار می‌شود و خواهد شد. البته یکی از مشکل های اجرا، تکراری بودن اغلب موقعیت هاست که بشدت مرا خسته کرد. این نمایش می‌توانست کوتاه تر و جمع و جور تر و منسجم تر باشد. یکی دیگر از مشکل ها هم به شاعرانه بودن مفاهیم انتقادی درون متن مربوط می‌شود. موضوع «هستی شناسی اکنون» که توسط میشل فوکو بیان شده بشدت به کار تئاتر ایران می‌آید. مسأله مورد چالش فوکو با تاریخ نگاران سنتی این است که با قرار دادن رویدادها در یک توالی هدفمند و سیر علی، اکنون را تنها وضعیت ممکن نشان می‌دهند و باین کار، ایده کلی و چشم انداز خود را در نگارش رویدادها، پنهان می‌کنند. در واقع، گذشته تنها در گرو اکنون معنا می‌یابد و تبارشناسی هم «نگارش تاریخ اکنون است». مهم ترین نکته مثبت نمایش «ژنتیک» غفوریان نیز توجه به تاریخ اکنون است. ■

سرگذشت غریب و غمبار شاعری جوان

درباره نمایش «خوابگرد»
به کارگردانی امیر کلهری پور



نوشته محمد حسن خدایی

بار دیگر خانواده و بازنمایی فروپاشی آن. امیر کلهری پور در مقام کارگردان و نوید ایزدیار در جایگاه نمایشنامه نویس، تلاش دارند روایتی ذهنی و کمابیش وهم آلود از زندگی مردی جوان به نام «غریب» را بر صحنه اجرایی کنند. غریب که گویی شاعری است دلمرده و شوریده حال، خانه را مدت ها پیش ترک گفته و حال سرگردان میان گذشته، حال و آینده در پی کیستی و چیستی هویت خویش است. نمایش «خوابگرد» به نوعی روایت بلوغ و فروپاشی توأمان شاعر جوان هم هست. در ابتدا با فضایی توتالیتزر و کافکایی روبه رو هستیم که عرصه را بر غریب تنگ کرده و همه جا و همه وقت زیر نظرش دارد. یک سیستم هولناک پلیسی که مانند رمان محاکمه، افراد را متهم کرده سپس دستگیر می‌کند و در انتها به زندان انفرادی می‌افکند. طنز ماجرا آنجاست که این فرآیند منکوب کننده، بدون تشریفات قانونی برگزار شده و هر وقت که لازم بود، دستور آزادی صادر می‌شود. خوابگرد در ابتدا ذهنی و نمادگرایانه است و در ادامه و با مواجهه شخصیت غریب با دوست دوران نوجوانی یعنی مجید، ناگهان رئالیستی، بشدت انضمامی و باورپذیر می‌شود. گویی قرار است با زیباشناسی اکسپرسیونیستی آغازین، فضایی خفقان آور از یک جامعه توتالیتزر ساخته شده و در ادامه با چرخشی تعیین کننده، اجرا به رئالیسم اجتماعی ختم شود. البته ذهن سیال و رؤیاگون شخصیت غریب، این چرخش و پیچش ناگهانی را منطقی می‌کند، اما نمی‌تواند مقدمه ای برای سردرگمی مخاطبان نباشد. به هر حال اجرای خوابگرد را می‌توان ذیل آن نوع واقعیت گرایی دسته بندی کرد که اعتقاد دارد به خاطر وضعیت فروپاشیده ذهنی، امکان روایتی خطی و کلاسیک از ماجرا ناممکن است و گذشته، حال و آینده واجد تقدم و تأخر منطقی نمی‌تواند باشد. بنابراین به شکل متناوب با درهم تنیدگی زمان ها و مکان ها روبه رو هستیم که با آشکارشدگی سرگذشت شاعر جوان نسبت مستقیمی دارد.

رویکرد روایی خوابگرد به سوژه ای که بازنمایی می‌کند روانشناختی است. نوجوانی که در آستانه بلوغ، با ترومایی هولناک، تباهی خانواده را به نظاره نشسته و تاب از کف داده و برای همیشه خانه را ترک گفته است. غریب را می‌توان شخصیت روان رنجوری دانست که در مقابل تروما، امکان سوگواری نیافته و حال گرفتار مالیخولیاست. او بیش از آنکه خوابگرد باشد و زائر سرگردان مکان ها و زمان های زندگی، سوژه زخم خورده ای است که شفا نیافته و به آرامش نرسیده. زیست جهان اکنونی اش دچار واپاشی و سرگردانی است و نمی‌تواند کنش ورزی عقلانی در رابطه با زمانه و آدم هایش از خود بروز دهد. با آنکه می‌توان خوابگرد را درامی روانشناختی فرض گرفت، اما اجرا به تمامی در ساحت روانشناسی فردی باقی نمانده و تلاش دارد سهم اقتصاد و اجتماع را در ویرانی شخصیت برجسته کند. اما لحن چند پاره و رویکرد التقاطی به شیوه های مختلف اجرایی، که آن را می‌توان در سرگردانی میان رئالیستی یا اکسپرسیونیستی بودن مشاهده کرد، اجرای خوابگرد را مردود و تا حدی آشفته کرده است. حتی رگه هایی از خلق یک جهان نمادین و تمثیل گرایانه توتالیتارستی، خوابگرد را با بار سنگینی از رسالت های اجتماعی و نقد اجتماعی مواجه کرده که از توش و توان آن خارج است. ■

